

عابد باشد بخطور که از نظرات معنوم میشود با سبب بود
میگوید اگر خطور کند روز را در آن باده بر ساخت خاطر
جو از و و آراوه مسافران آن ساجت بیغ شاد و در آن
فقد اقامت کنند سبب و مجاوران آن جرم بیغ اندو
و اطم کوس رحلت رنند **رابعی** از باده عشق خفته بر آینه
و بر آن شده جادو شده هر خاطر غلبین که از و شاد و
زانده و غم زمانه آزاد شده **لامع** یقین علم و شعور را بر
برد و وجهی شود بود یکی مجهول طل و صورت معلومات
چنانکه چون زید و عمر و را به پستی در زمین تو صورت
حاصل شود که به هر صورت پیش تو از ماعدا از خود متنا
شوند و دیگر بصورت ذات معلومات چون علم بچو
و شمع و شمعوت و غضب و محبت و عداوت بعد از
التصاف علف بین آنها و بر علم بود در وقتی و وجدانی
و شکل منت که خطور محبت را تیره بر دل و شعور بر
بر وجه اول مابین طریق که اگر کسی شغوی با از کتاب بر

بر خوافی با نفکات خود در مابنی غر سعادته و موجب است
معتمد بهانست بلکه سعادت جاودانه و کرامت در دنیا
در آن تواند بود که حضرت جنت بیجا به یک آن لرزیم فی امان
و هر کم نفعات بر صاحب دینی که بر سعاداد کلا صفا و صفای
روحانیت دوام توجه و افتقار بموجب الا فقر ضوا
متوض نفعات الطاف ربانه شده بخلیات ذواته خصصت
کند او را بالکلیه از و ستاند و جانشی محبت ذاتی خویش
پیش بند روح او را بوی کمال آن ابتهاجی حاصل شود و در توحی
روح بر دل تابد تفتیش او بیس ط بدل کرد و عکس دل بر نفس
افتد عز و اندوه رخت بر بندد و مع و سرور بجای
آن نشید **رابعی** شب بود ز کربیه چشم ۲۲ ابر بهار برقی
بد جرسید ز به منزل یار در خانه بغیر طرب افزینت
چرخ در فرم از اندوه تم انداخت شراب و جهان که
مرا کسج ناظم قدس خطور میزن تا بود به باشد اول
و مع الله الدایه و علیه العون **وقال** و سینه **و لولا ان**